



تبادل فرهنگ‌ها و فرایند وام‌گیری

چکیده:

هیچ زبان و فرهنگی یافت نمی‌شود که خود را از دیگر زبان‌ها و فرهنگ‌ها بی‌نیاز بداند. واژگان فراوانی در طول قرن‌ها از ملت‌ها و فرهنگ‌های دیگر در زبان فارسی رسوخ کرده‌اند و متقابلاً از زبان فارسی واژگانی به زبان‌های دیگر وارد شده و جزئی از آن زبان‌ها به حساب آمده‌اند. عواملی چون تجارت، مهاجرت، فتوحات نظامی، سیاحت، تبادل علمی و... این دادوستدهای زبانی را موجب می‌شود. شناسایی و ریشه‌یابی این تبادلات فرهنگی شناخت ما را نسبت به میراث گذشتگان خود افزایش خواهد داد.

و زبان پیشرفته‌ای بوده و با این فرهنگ و خط و زبان در طی قرون متمادی با فرهنگ‌های ملل هم‌جوار در دادوستد و مبادله‌ی دائمی فرهنگی بوده است. مرحوم خانلری در این باره می‌نویسد:

«اصولاً وجود یک زبان ناب که هیچ‌گونه گردی از زبان‌های دیگر، بر دامن کبریا می‌اش ننشسته باشد، افسانه‌ای بیش نیست و تا آن‌جا که تحقیقات زبان‌شناسی نشان می‌دهد همه‌ی زبان‌ها از جنبه‌ی واژگانی آمیخته‌اند و مهم‌تر این‌که در بسیاری از زبان‌ها، درصد واژه‌های دخیل نسبت به واژه‌های بومی، رقم بالایی را تشکیل می‌دهد و تنها زبانی می‌تواند از فرایند وام‌گیری برکنار باشد که به کلی محصور و

زبان مانند یک ارگانسیم زنده و پویا دائماً در تغییر و تحول است. عناصر و واژگان جدید در آن وارد می‌شوند و برخی از واژگان و عناصر قدیمی از رده خارج می‌شوند و یا در دیگر فرهنگ‌ها رسوخ می‌کنند. این تبادل واژگان در تمامی زبان‌های زنده‌ی دنیا از قدیم‌الایام وجود داشته است و در آینده نیز وجود خواهد داشت. زبان شیوای فارسی، با این پیشینه‌ی قوی و سوابق درخشان از این قاعده و جریان کلی مستثنا نبوده است. این زبان نسل اندر نسل حفظ شده و در طول سالیان دراز در درون دیگر فرهنگ‌ها رسوخ کرده، ریشه دوانیده و اینک ما ملت ایران، مالک سرزمینی هستیم که در کارنامه‌ی درخشان تاریخی خود، دارای خط

♦ امدد لطیف پور - در قول

پیشانی ۱۳۳۷ - در قول، کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی با ۲۹ سال سابقه در مراکز آموزشی در قول مشغول به کار است. وی معلم پژوهنده استادی و مدیر نمونه مراکز تربیت معلم است. از وی کتبی دانشجو در قول و سخنرانی‌ها و واژه‌های گویای در قول به چاپ رسیده است.

کلیدواژه‌ها:

زبان فارسی، واژگان دخیل، فرایند وام‌گیری، مبادله‌ی فرهنگی، تجارت، مهاجرت، فتوحات نظامی، زبان عربی، واژه‌های مغرب، واژه‌های اصیل، تغییر در ممانعت و مصوت‌ها و...

منزوی از همه ارتباطات اجتماعی و فرهنگی و مستغنی از همه حوایج و نیازها باشد، که البته چنین زبانی در حکم نیست در جهان است.^۱ شادروان محمد تقی بهار در این باره می‌گوید: «در عالم هیچ زبانی نیست که بتواند از آمیختگی با زبان دیگر خود را برکنار دارد مگر زبان مردمی که هرگز با مردم دیگر آمیزش نکنند و این نیز محال است، چه به وسیله تجارت و سفر و معاشرت و حتی به وسیله شنیدن افسانه‌ها و روایات دیگر لغاتی از آن مردم در این مردم نفوذ می‌کند و همه زبان‌های عالم از این رو دارای لغت‌های دخیل است.»^۲

واژه‌های عربی، ترکی، مغولی از زمان‌های قدیم در زبان ما راه جسته‌اند و از دوره‌ی معاصر نیز واژگان جدیدی که غالباً فرنگی هستند، در مجموعه واژگان مردم راه پیدا کرده و به کار گرفته شده‌اند و شاید مجموع تمامی این واژه‌ها (قدیم و جدید) رقمی در حدود پنجاه درصد مجموع واژگان ما را تشکیل بدهند. دکتر فریدون بدره‌ای در این خصوص می‌نویسد: «نکته مهم و اساسی در تبادل فرهنگ‌ها در این جاست که کثرت واژه‌های بیگانه در یک زبان آن را به زبانی دیگر مبدل نمی‌سازد.»^۳

انگیزه‌های تبادل فرهنگ‌ها

دادوستد و تبادل فرهنگی میان ملل مختلف، معلول علت‌های فراوانی است که به بررسی دقیق و ریشه داری نیاز دارد، که در این جا اختصاراً به برخی علل و انگیزه‌ها پرداخته می‌شود: «از زمان‌های گذشته عللی همچون سلطه‌ی سیاسی، دادوستد بازرگانی و

مهاجرت، موجب نزدیکی و تماس و تبادل فرهنگ‌ها می‌شد و امروزه علل و اسباب دیگری همچون جهان گردی، کسب دانش و تفریح و مانند آن‌ها بر علل فوق افزوده است.^۴

به هر حال واژه‌ها نوعاً بر اساس نیاز مردم و توسط خود مردم ملل مختلف، از زبانی به زبان دیگر وارد شده و در زبان و فرهنگ میزبان جا افتاده است، این واژه‌ها را مرحوم خانلری در سه دسته‌ی کلی به این شرح طبقه بندی نموده است:

الف - محصولات طبیعی مانند رُستنی‌ها (چه خودرو و چه حاصل کشت)، معدنیات (سنگ‌های گران بها)، فلزات و آن چه از زمین به دست می‌آید. این نکته آشکار است که بسیاری از گیاهان و گل‌ها و درختان، نخست در یک ناحیه از کره‌ی زمین وجود داشته و از آن جا به نواحی دیگر منتقل شده است. در این حال غالباً نام اصلی گیاه یا گل یا درخت یا میوه‌ی آن از زبان مردم سرزمین اصلی آن‌ها به زبان مردم کشورهای دیگر داخل شده و با اندک تغییر صورتی رواج یافته است. از این قبیل است نام بسیاری از گل‌ها که از زبان فارسی به عربی رفته زیرا که در سرزمین عربستان چنین گل‌هایی وجود نداشته یا پرورش نمی‌یافته است. مانند: بنفشه، نسرين، مرزنجوش، یاسمین، جلنار و گیاه‌ها و میوه‌ها، یا نام درخت‌هایی که در آن سرزمین نبوده است. مانند: صنوبر، سرو، جوز، فستق و... سنگ‌های گران بها و مواد طبیعی معطر را نیز باید از مقوله‌ی محصولات طبیعی محسوب داشت. از این قبیل است: صندل، کافور، عنبر، مسک، یاقوت، لعل و...

ب - محصولات صنعتی مانند ابزارهای خانگی (نظیر: ابرق، طست، کوز، طبق، قصعه و مانند آن‌ها)، آلات و ابزار فنی، نام پارچه‌ها و بافته‌های گوناگون (مانند: دیباچ، تاختج، سندس، استبرق، کرباس و مانند آن‌ها)، دوخته‌ها و انواع جامه‌ها (نظیر: قفش، موزج، سربال، کرتق، قرطه، جورب، تَبان و...)

ج - تمدن و فرهنگ: شامل سازمان‌های اجتماعی و اداری (مرزبان، دیده بان، برید، دیوان، مارستان) آداب و رسوم و تشریفات، دین، مذهب، اصطلاحات علمی.^۵

نفوذ زبان فارسی در زبان عربی

یکی از فرهنگ‌ها و زبان‌هایی که به رغم تأثیرگذاری فراوان در فرهنگ و زبان فارسی، از فرهنگ و زبان ما متأثر گردیده، زبان عربی است. به ظاهر چنین به نظر می‌رسد که این تنها زبان فارسی است که پس از ظهور دین مبین اسلام و پذیرش آن، تحت نفوذ آداب و عقاید و قوانین دینی و مذهبی، واژه‌هایی را از زبان عربی به عاریت گرفته است در حالی که آن چه در روزگاران طولانی همسایگی دو قوم ایران و عرب به وقوع پیوسته است، بر خلاف آن چیزی است که در ظاهر پنداشته می‌شود. حقیقت آن است که در این روزگار دراز که دو قوم ایرانی و عرب در همسایگی یکدیگر می‌زیسته‌اند، مبادله‌ی لغت در میان آن‌ها از هر دو سو انجام گرفته است. نهایت آن که ظهور دین اسلام و گسترش آن در خاورمیانه، پایه‌ی دادوستدهای معنوی میان این دو قوم را هر چه بیش تر کرده است.^۶ نفوذ زبان فارسی

در عربی تنها محدود به لغت نبوده است. بلکه در تاریخ عرب نیز تأثیری عمیق داشته است. در این خصوص دو خاورشناس طراز اول «گلدتسهر» و «بروکلمان» عقیده دارند که تأثیر فارسی، نقش عمده‌ای در پیدایش علم تاریخ تازیان (اعراب) بازی کرده است.^۷

کلمات معرب

گرچه در زمینه‌ی کلمات فارسی‌ای که از زمان‌های قدیم، به ویژه دوره‌های اولیه‌ی ظهور دین مبین اسلام، به زبان عربی راه یافته و به تدریج جزء آن زبان شده است، محققان تألیفات و تحقیقات ارزشمندی انجام داده‌اند، ولی هنوز کار ناکرده بسیار است. چه از لایه لای همین پژوهش‌ها و تحقیقات است که می‌توان درباره‌ی تحوّل تاریخی بسیاری از واژه‌های فارسی و مفاهیم آن‌ها، اطلاعات با ارزشی را به دست آورد و در ثانی می‌توان بسیاری از کلمات فارسی را که در طول زمان به دست فراموشی سپرده شده است، بازیافت و آن‌ها را احیا کرد که خود برای زبان فارسی غنیمتی گران بهاست. واژه‌های فارسی که وارد زبان عربی شده‌اند «معرب» یا «دخیل» نامیده می‌شوند. این قبیل واژه‌ها از لحاظ تاریخی و از جنبه‌ی موضوعی به چند دسته تقسیم می‌شوند.

۱- یک دسته کلمات و واژه‌هایی هستند که در دوره‌های قبل از اسلام در زبان عربی راه یافته‌اند که نمونه‌ی آن‌ها را در اشعار بعضی از شعرای عصر جاهلیت عربی و هم چنین در قرآن مجید می‌یابیم.

۲- دسته‌ی دیگر کلماتی هستند که در قرن‌های نخستین اسلامی از زبان فارسی گرفته شده‌اند که شماره‌ی آن‌ها بسیار است و غالب کلماتی که در مآخذ قدیم عربی به کار رفته از این دسته‌اند.

۳- دسته‌ی دیگر کلماتی است که در قرن‌های متأخر اسلامی یا در اثر مجاورت و رفت و آمد و یا به وسیله‌ی زبان ترکی در قلمرو عربی خلافت عثمانی وارد شده‌اند و بیش‌تر در

زبان‌های محلی این مناطق رواج یافته است.^۸ به راستی با وجودی که زبان عربی از ریشه‌ی زبان سامی و زبان فارسی از ریشه‌ی زبان‌های هند و اروپایی است و از جهت ریشه‌ی زبانی قرابت و نزدیکی ندارند، این رسوخ و رخنه‌ی زبان فارسی در فرهنگ و زبان عربی تا این حد و درجه چگونگی صورت پذیرفته است؟ در حالی که در همسایگی اعراب، اقوام و ملل دیگری نیز چون سریانیان، رومیان، قبطیان و حبشیان به سر می‌برده‌اند. اما از فرهنگ و زبان این ملل، واژه‌های چندانی وارد زبان عربی نشده است.

سید محمدعلی امام شوشتری که در این زمینه تحقیقات و بررسی‌های زیادی انجام داده است راز این تأثیرپذیری فرهنگی را این‌گونه بیان می‌کند: «راز این رویداد در روابط چندین هزار ساله، همسایگی و بازرگانی ایران با اعراب است و مهم‌تر از آن درخشندگی و نفوذ تمدن کهن ایرانی و علاوه بر این دو عامل، یگانگی دینی بعد از ظهور اسلام میان ایرانیان و اعراب خود عامل مؤثر دیگری است.»^۹

واژه‌های فارسی از چه زمانی وارد زبان عربی شد؟

گرچه مشخص است که یک دسته از کلمات فارسی در دوره‌های قبل از اسلام وارد زبان عربی شده‌اند، اما هیچ‌گاه نخواهیم توانست تاریخ و زمان دقیقی را برای ورود هر کلمه به عربی تعیین کرد، ولی با توجه به بررسی کتب، منابع و مآخذ فارسی و عربی چنین استنباط می‌شود که:

«این گونه کلمات در طی روزگاری بیش از دو هزار سال به تدریج و از راه‌های گوناگون و جاهایی که دو ملت با یکدیگر در تماس بوده‌اند وارد زبان عربی شده است.»^{۱۰}

غالب این گونه واژه‌ها بر اثر تطوّر و دگرگونی‌های فراوانی که در زبان عربی در آن‌ها راه یافته، به گونه‌ای شکل و هیئت و قالب عربی به خود گرفته‌اند و به اندازه‌ای از حیث لفظ و معنی از اصل فارسی خود به دور افتاده‌اند، که

ریشه و اصالت آن‌ها بر خود مؤلفان فرهنگ‌های عربی هم مجهول و ناشناخته باقی مانده است زیرا که در زبان عربی ساختن یک واژه از واژه‌ی دیگر از راه شکستن ریشه‌ی آن واژه و ریختن آن در قالب دیگری انجام می‌گیرد در حالی که در زبان فارسی ریشه به حال خود باقی می‌ماند و تنها با اضافه کردن پیشوند و یا پسوند به آن واژه جدیدی ساخته می‌شود.

به هر حال انتقال واژه‌های فارسی در زبان عربی در دوره‌ی ساسانیان معلول چند علت است، از آن جمله: از یک طرف گروهی از تیره‌های عرب در آن زمان تا حدود بحرین رسیده بودند و این نزدیکی و قرابت جغرافیایی در انتقال و تبادل واژگان، بسیار مؤثر بوده است و از طرف دیگر مهاجرت و اسکان گروهی از ایرانیان در زمان پادشاهی خسرو انوشیروان در کشور عربی یمن نیز در انتقال بسیاری از این قبیل واژه‌های ایرانی به فرهنگ لغات عربی اثر به‌سزایی داشته است.

به هر حال وجود این جماعت ایرانی الاصل در یک کشور عربی و نزدیکی مرزهای جغرافیایی و هم‌چنین عظمت، اقتدار و شکوهمندی تمدن بزرگ ایرانی در انتقال واژه‌های ایرانی به زبان عربی تأثیر به‌سزایی داشته است. ضمن این که دسته‌ای دیگر از واژه‌های فارسی در عصر رویش و شکوفایی تمدن اسلامی به زبان عربی راه یافته است و وجود ایرانیان در تشکیلات اداری، سیاسی آن روزگار در این باره بی‌تأثیر نبوده است.

شکل‌گیری واژه‌های معرب

نکته‌ی قابل تأمل در تأثیر زبان فارسی در عربی و نفوذ واژگان فارسی در فرهنگ عربی تا قبل از ظهور دین مبین اسلام، از راه زبان و گوش بوده است، قبایل مختلف عربی که در همسایگی این سرزمین پهناور می‌زیسته‌اند هر کدام تلفظ کلمات را به لهجه‌ای خاص شنیده‌اند و به کار برده‌اند و از همین جاست که اختلاف ضبط کلمات فارسی در فرهنگ‌های مختلف عربی مشخص می‌شود. تیره‌های مختلف

عرب، الفاظ را به شکلی فرامی‌گرفتند که فارسی‌زبانان مناطق مختلف هم جوار آن‌ها را تلفظ می‌کردند و به کار می‌بردند. درباره‌ی چگونگی شکل‌گیری تلفظ‌های مختلف کلمات معرب، باید مجموعه عواملی را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داد که از آن جمله است:

۱- کیفیت تلفظ کلمه‌ی بیگانه به وسیله خود شخص خارجی

۲- کیفیت شنیدن آن کلمه به وسیله‌ی وام‌گیرنده‌ی واژه

۳- قدرت شنوایی و قدرت بازشناسی اصوات وام‌گیرنده

۴- سرانجام، تطبیق دادن آن با آواهای زبان خویش

و نکته‌ی مهم این که «باید در نظر داشت که شخص دو زبانه همیشه یک زبان‌شناس یا فرد باسواد نیست که به دقایق آوایی زبان خویش و بیگانه آشنا باشد. اساس کار او بر آن چیزی است که در آن حال می‌شنود و کوشش بالبداهه‌ای است که در ذهن خود به خرج می‌دهد تا بر آن کلمه، جامه‌ای از آواهای زبان خود ببوشاند و آن را در قالبی از قالب‌های زبان خود جای دهد.»^{۱۱}

طریقه‌ی شناخت واژه‌های اصیل عربی

ما اگر بتوانیم ویژگی‌ها و اختصاصات زبان عربی را بشناسیم، خواهیم توانست واژه‌هایی را که ریشه‌ی عربی ندارد، مشخص کنیم. طبیعی است که زبان عربی همچون دیگر زبان‌ها دارای ویژگی‌هایی است که این ویژگی‌ها مختص لهجه‌ی کسانی است که به این زبان سخن می‌گویند. برخی از این ویژگی‌های لهجه‌ای با ساختار واژه‌های دخیل و بیگانه‌ای که با زبان عربی آمیخته است، هم خوانی و سازگاری ندارد و آشنایی با این ویژگی‌ها، ما را در شناخت کلماتی که عربی اصیل نیستند و ریشه‌ی عربی ندارند، یاری خواهد داد. زبان‌شناسان و فرهنگ‌نویسان زبان عربی در این

خصوص نشان‌هایی را متذکر شده‌اند که بدان وسیله ما خواهیم توانست واژه‌های بیگانه را در زبان عربی بشناسیم. برخی از این نشانه‌ها که از لابه‌لای فرهنگ‌های عربی استخراج شده است، به شرح زیر است:^{۱۲}

۱- جوهری می‌گوید: در یک واژه عربی دو حرف (ج) و (ق) با هم نمی‌آیند. در این ارتباط جوالیقی گوید: (ج) و (ق) در یک کلمه عربی جمع نمی‌شوند مگر به فاصله. مانند: منجیق.

۲- جوهری می‌گوید: دو حرف (ص) و (ج) در کلام عرب، در یک کلمه جمع نمی‌شود، مانند: صولجان (چوگان)

۳- فیروزآبادی می‌گوید: در یک کلمه عربی حرف (ط) و حرف (ج) با هم نمی‌آیند مگر این که آن کلمه اسم خاص باشد، مانند: طسوج.

۴- در یک واژه‌ی عربی حرف (ن) پس از حرف (ز) نمی‌آید، مانند: زنفلیجه.

۵- در یک کلمه عربی حرف (ز) پس از یکی از حروف (د)، (ب)، (س)، و یا (ت) نمی‌آید، مانند: مهندز (مهندس).

۶- کلیه‌ی کلمات عربی دارای وزن هستند، هر گاه کلمه‌ای از اوزان عربی خارج باشد، آن واژه غیرعربی است. مانند: ابریشم (ابریشم)

۷- ... و

تغییرات در صامت‌های کلمات معرب واژه‌های فارسی هنگامی که وارد زبان عربی می‌شوند و به اصطلاح معرب می‌شوند، در حروف (صامت‌ها و مصوت‌ها) تغییراتی پیدا می‌کنند. شناخت این تغییرات در کلمات، ما را در شناختن واژه‌های دخیل در عربی یاری می‌کند. گرچه تمام قاعده‌هایی که بیان می‌شود، هر کدام به گونه‌ای دارای استثنائاتی است. بخشی از این قواعد به این شرح هستند:

۱- چون در الفبای عربی حرف (گ) وجود ندارد، این حرف در عربی به (ک) بدل می‌شود، مثال: گدا ← کدا ← کدی

توضیح این که اعراب از کلمه‌ی فوق

مصادر مجرد و مزید و مشتقات نیز گرفته‌اند: کدیه، تکدی (به معنای گدایی کردن).

۲- برخی مواقع در زبان عربی حرف (گ) فارسی به حرف (ج) بدل می‌شود، مثال: آگور ← آجر. (برهان قاطع، معرب این واژه را «آجور» نوشته است.)

۳- گاه به هنگام معرب شدن، حرف (گ) تبدیل به (ق) شده است، مثال: دهگان ← دهقان.

۴- حرف (ج) نیز از حروفی است که مختص الفبای فارسی است و در عربی وجود ندارد این حرف در عربی گاه به (ص) تبدیل می‌شود. مثال: چین ← صین.

۵- گاه حرف (ج) به (ش) تبدیل شده است، مثال: چوبک ← شوبک.

۶- برخی مواقع حرف (چ) تبدیل به (س) می‌شود، مثال: چراغ ← سراج.

۷- لفظ «ایک» در زبان پهلوی معادل (ی) نسبت فارسی امروز است. این لفظ در عربی تبدیل به (ایج) شده است، مثال: دستی (منسوب به دست ← دستیج.)

۸- حرف (ک) در برخی مواقع به (ق) تبدیل شده و در برخی واژه‌ها به همان صورت اولیه‌ی خود باقی مانده است؛ مثال: روستاک ← رُستاق.

۹- گاه به حرف (ج) بدل شده است؛ مثال: کبک ← قَبِج.

۱۰- حرف (پ) فارسی در واژه‌های معرب گاه به حرف (ف) تبدیل شده است؛ مثال: پادزهر ← فازهر.

۱۱- حرف (پ) برخی مواقع به حرف (ب) بدل شده است؛ مثال: پرگار ← برجار.

۱۲- حرف (ش) برخی مواقع تبدیل به (س) شده است و گاه تبدیل به حرف (ث) شده است، مثال: تشت ← طسه یا: کفش ← کوث.

۱۳- حرف (ج) در برخی کلمات معرب تبدیل به حرف (ز) شده است؛ مثال: جدوار ← زدوار، جرّه ← زُرُق.

۱۴- حرف (ت) در زبان عربی غالباً تبدیل

به (ط) می شود. (توضیح این که حرف «ط» در واژه های اصیل فارسی یافت نمی شود و این حرف نتیجه ی تبادل دو فرهنگ فارسی و عربی است) تابک ← طابق (تابه = تاوه = ظرف آهنی مدور که بر آن نان پزند)

۱۵- حرف (ژ) که از دیگر حروف اختصاصی الفبای فارسی است، در عربی گاه به (ج) و گاه به حرف (ز) بدل می شود؛ مثال: کهن دژ ← قهندز.

۱۶- حرف (غ) در زبان عربی، گاهی به حرف (ج) تبدیل می شود؛ مثال: چراغ ← سراج.

۱۷- حرف (ک) برخی مواقع نیز تبدیل به (خ) شده است؛ مثال: کندک ← خندق (گفتنی است این واژه از زبان سلمان فارسی شنیده شده و در زبان عربی رواج یافته است و همین خندق با دلآوری های حضرت علی (ع) عامل مهمی برای پیروزی لشکریان اسلام گردید). و...

تغییرات مصوت های معرب

در واژه های معرب، علاوه بر تغییراتی که در صامت ها به وجود می آید، در مصوت ها و حرکات نیز تغییراتی به شرح زیر به وجود می آید:

۱- مصوت (الف) اگر در وسط یک واژه ی معرب باشد، اماله می شود «بین الف» و «ی» تلفظ می شود؛ پیاده ← بیدق مأخوذ از «بیاذک» پهلوی.

۲- مصوت (الف) در آخر واژه های معرب غالباً به صورت الف مقصوره (ی) نوشته می شود؛ گدا ← کدی.

۳- مصوت (الف) گاه به صورت حرف (ع) تبدیل می شود؛ کاک ← کمک (گفتنی است که «الف» بین دو حرف هم جنس نمی آید).

۴- مصوت (و) برخی مواقع به صورت (الف) تبدیل شده است، چموش ← شماس (سرکش، توسن؛ همین واژه به صورت شمس نیز ذکر شده است).

۵- برخی مواقع مصوت (ل) به صورت (ی) تلفظ شده است. نوروز ← نیروز (قبلاً گفته شد در ساختار کلمات عربی، کلمه ای بر وزن «فوعول» وجود ندارد).

۶- صدای (الف) کشیده، گاه به مصوت کوتاه (ا) تبدیل می شود؛ پارس ← فرس.

۷- مصوت کوتاه (ا) در کلمات معرب به صامت (ع) تبدیل می شود؛ انبه ← عنبه (گفتنی است که حرف «ع» در واژه های اصیل ایرانی نیامده است).

۸- صدای (ی) در یک واژه ی معرب به صورت (ی) معدوله ی ماقبل مفتوح تلفظ می شود؛ پیروز ← فیروز.

۹- گاهی مصوت (ا) بر اساس قاعده تعریب به صامت (ا) تبدیل می شود؛ آبریز ← ابریق.

۱۰- گاه صدای (ه) ناملفوظ به صورت الف مقصوره نوشته شده است؛ دُمچه ← زُمجی.^{۱۳}

تأثیرات زبان و فرهنگ فارسی در نظم و نثر عربی

نکته ی دیگر در ارتباط با واژه هایی که از زبانی به زبان دیگر رخنه می کنند این است که

این واژه ها صرفاً زبانی نیست، بلکه ابعاد مختلفی از یک نفوذ فرهنگی را نیز در بر می گیرد و این انعکاس نفوذ فرهنگی است که به صورت فرایند وام گیری در زبان و فرهنگ یک ملت تجلی پیدا می کند. همین واژه های قرضی هستند که فرهنگ یک جامعه را به مرور زمان دست خوش تغییرات می کنند و ساختار ادبیات یک جامعه را متحول می کنند. با نفوذ لغات فارسی در زبان عربی، به ویژه در دوره ی اسلامی، نثر عربی که در آغاز امر، بسیار ساده و ابتدایی بود به مراحل قابل توجهی از شکوفایی و کمال رسید. بر اثر اختلاط تمدن و تشکیلات ایرانی با تمدن اسلامی نویسندگان ایرانی نژاد که از زبان عربی آگاهی داشتند در دستگاه های اداری و درباری نفوذ یافتند و نثر عربی را به کمال رسانیدند. نویسندگان و مترجمان ایرانی تبار و پهلوی دانی چون ابن المقفع و عبدالحمید کاتب نثر عربی را متحول کردند. عبدالله بن المقفع نخستین کسی است که باعث این تحول عظیم در نثر عربی شد. او که به ادبیات پهلوی و عربی به خوبی آشنایی داشت، تألیف کتب ادبی را به زبان عربی در جامعه ی آن روز متداول کرد. ابن المقفع کتاب های بسیاری از قبیل گاه نامه، آیین نامه، کلیله و دمنه، خدای نامه، کتاب مزدک، کتاب التاج و... را از زبان پهلوی به عربی ترجمه نمود. بعد از ابن المقفع، مترجمان دیگری نیز به نقل کتب پهلوی به زبان عربی مبادرت نمودند و این امر در تبادل فرهنگ ایرانی و عربی در آن روزگار بسیار شایان توجه بود. تمدن ایرانی در نظم عربی نیز بی تأثیر نبوده است.

پاورقی:

- | | | | | | | | | | | | | | | | | |
|-----------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------|-----------------------------------------------|---------------------------------------------------------|---------------|---------------------------------------------------------------|----------------------|-----------------------------------------------|--------------------|---------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------|
| ۱- زبان شناسی و زبان فارسی
دکتر خانلری، صص
۱۱۱-۱۱۲. | ۲- سبک شناسی - مرحوم
محمد تقی بهار ج ۱ ص
۲۵۱. | ۳- واژه های دخیل در قرآن
مجید، تألیف آرتور | ۴- جفری، ترجمه فریدون
بدره ای، مقدمه مترجم،
ص ۱۲. | ۵- همان: ص ۶. | ۶- زبان شناسی و زبان فارسی،
دکتر خانلری، صص ۱۱۶
تا ۱۲۹. | ۷- همان: صص ۱۱۱-۱۱۲. | ۸- سبک شناسی بهار،
فرهنگ واژه های فارسی در | ۹- همان: صص ۱۱-۱۰. | ۱۰- خدمات متقابل اسلام و
ایران، شهید مرتضی
مطهری صص؛ ۸۲ تا ۸۴ | ۱۱- واژه های دخیل در قرآن
مجید، مقدمه مترجم. | ۱۲- کهن واژه های گویش
دزفولی در زبان عربی،
احمد لطیف پور، صص:
۴۷ تا ۵۵. | ۱۳- کهن واژه های گویش
دزفولی در زبان عربی،
احمد لطیف پور، صص:
۴۷ تا ۵۵. | ۱۴- محمد تقی بهار ج ۱ صص
۲۵۵ الی ۲۵۸. | ۱۵- زبان عربی، گردآورنده سید
محمد علی امام شوشتری،
پیشگفتار. | ۱۶- کتاب شانزده مقاله و
داستان، به نقل از مقاله
ادبیات دوره ساسانی نوشته
دکتر محمد محمدی. | ۱۷- سبک شناسی بهار،
زبان عربی، گردآورنده سید
محمد علی امام شوشتری،
پیشگفتار. |
|-----------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------|-----------------------------------------------|---------------------------------------------------------|---------------|---------------------------------------------------------------|----------------------|-----------------------------------------------|--------------------|---------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------|